در زمانه پرخورد

«گفته‌ها»ی گلستان و یک مقدمه تازه

مانی سپهری: ابراهیم گلستان پیشگفتاری را که در سال ۱۳۷۲ بر کتاب «گفته‌ها» نوشته، این‌طور آغاز کرده است: «تازه‌ترین تکه از این گردآوردهٔ بیست‌سالی کنیه است. و کهنه‌ترین برمی‌گردد به بیش از ربع‌سالی پیش. به پیش از زمستدن دهه چهل...». اما گفته‌ها را که امروز می‌خوانیم انگار نه انگار که زمانی دراز می‌گذرد از نخستین‌بار که گلستان حرف‌های را زده است که بعدها در این کتاب گردآوری و چاپ شده‌اند. پرداختن به اینکه چه‌قدر از این تازگی آرا تحقق می‌آید که برخی از آنچه گلستان در این کتاب در نقد هنر و ادبیات گفته است همچنان به‌عنوان معضل پایرجاست و چه‌قدرش از آرزو تازه است که گلستان بر مسائلی بنیادین انگشت نهاده که کهنه نمی‌شوند و تنها در دوران‌های مختلف، برحسب شرایط، شکل عوض می‌کنند، کار این نوشته کوتاه نیست و مجالی دیگر می‌طلبد.

چاپ تازه «گفته‌ها»، مقدمه‌ای جدید دارد که در آن از دو ناگفته، سخن به میان آمده است. یکی نام «قاسم هاشمی‌نژاد» که گفت‌وگوی بلند گلستان در این کتاب را او انجام داده بوده و نامش به خواست خود او در چاپ‌های قبلی نیامده بوده و دیگری چنانکه گلستان نوشته است «عرضه حال و هوای روزگار به هنگام بنان نقد حرف و اندیشه». در بخشی از این مقدمه جدید، گلستان فضای غالب نقد و انتقاد و منتقدان زمانه خود را این‌گونه وصف کرده است: «رجزنده‌های شوخرده و تنها شوخرنده روی چندعنوان و نام که از قضا رسیده بود به کوشتان». که آنها را کامیکارانه کش می‌رفتند و وحی منزل مخصوص خویش می‌نمایاندند و چنین کرده بودند و می‌کردند و داده بودند و می‌دادند به خورد دیگران به قصد جستن نام و گرفتن جا در دهن‌های تازه‌رسیده به حدهای حاشیه حیطه خراب و خالی دنیای کهنه و مسلط موروثی‌شان. ذهن‌های نوکار ساده‌ای که می‌شود، یا شاید باید. قدم بگذارند به آن سوی سد حدود برای رسیدن و ورود به عرصه عرض‌شونده‌ای که نادیده و ناشناخته بود برلیانان. و همین. عینا همین. بهشان وعده تازه خس و امید تنفسی در هوای تازه را می‌داد همراه با شوق و شور میل - و همچنین اعتیاد به وانمودکردن به نو را شناختن و خود را به مظهر و نمای نبودن وابسته دانستن.»

به‌جز این مقدمه جدید، در چاپ تازه «گفته‌ها» تغییر دیگری اعمال نشده است. کتاب اما حرف‌هایی خواندنی دارد. هم برای مخاطبی که اکنون برای اولین‌بار آن‌را به قصد خواندن به‌دست می‌گیرد و هم حتی برای مخاطبی که پیش از این آن‌را خوانده و خواندن دوباره‌اش برای او حکم یادآوری نکته‌هایی را دارد که خوب است یادآوری‌شان هم از چندی. ضمن اینکه این مخاطب دوم فرصت آن‌را دارد که کتاب را این‌بار جوری ببیند، متفاوت با آن‌گونه که بار قبل دیده است.

چه بسا بار اول و در سن و سالی متفاوت و با سن و سال اکنون، سراسر این کتاب را با حس شیفته‌گی و پذیرش محض خوانده باشد و اکنون که بار دیگر می‌خواند بتواند و بخواهد چندوجون بیاورد در برخی حرف‌هایی که در این کتاب گفته شده و آنها را به عیاری بسنجد که پیش از این آن‌را در دست نداشته است. چرا که هیچ سخنی آن‌چنان کامل نیست که نتوان به دیده انتقاد در آن نگریست و انتقاد هم البته خرده‌گیری بر حواشی و ظاهر کار نیست، بلکه دست‌یافتن به حقیقت و جوهر کار است و سنجش آن دسته و جوهر با عقل انتقادی شکاک و نیز فرض‌گرایی.

به یاد دارم چندسال پیش که کتاب «نوشتن بنا دوربین» - گفت‌وگوی پیروز جاهد با ابراهیم گلستان- منتشر شد، قطعات‌های گلستان در آن کتاب برابر برخی شخصیت‌های مشهور ادبیات معاصر، عده‌ای را که تا پیش از خواندن آن کتاب، عاشق سینه‌چاک آن شخصیت‌ها بودند یک شبه زیر و رو و به دشمن خونی آن شخصیت‌ها بدل کرد و از سوی دیگر آنها که همچنان به عشق خود وفادار بودند شروع کردند به بدویی‌راه‌گفتن به گلستان. که هر دو مواجهه به دور از رفتار انتقادی حقیقی بود و بیشتر از شور هراس‌آور می‌آمد تا عقلانیتی شکاک. حال آن‌که آنچه پیش از هرچیز می‌توان از گلستان آموخت، مستقل‌بودن است و تحت سیطره هیچ قالبی در نیامدن و با عقلانیت انتقادی با هر گفتاری مواجه‌شدن. آن جوهر انتقادی، آن تزدن از پذیرش بی‌قیدوشرط در نگاه گلستان هست. روشی است که می‌توان از آن آموخت برای حتی نقد خود گلستان.

اکنون هم کتاب «گفته‌ها» پیش روی ماست و هم «نوشتن با دوربین» و چه گفت‌وگوها و دیگر نوشته‌های گلستان که هر یک متعلق به زمانی متفاوت‌اند. شاید وقت کنار هم قراردادن و کنار هم خواندن این آثار و کفته‌ها و نوشته‌ها و مقاله‌ها آن‌ها با نگاهی انتقادی، نه به قصد خرده‌گیری که به قصد نقد دقیق و همراه با نکته‌سنجی فرا رسیده باشد. چرا که جنبه تمام قصه‌ها و فیلم‌های گلستان در دسترس نیستند اما بسیاری از آن‌ها را می‌توان به دست آورد.

یکی از قسمت‌های کتاب «گفته‌ها» که همچنان خواندنی است و می‌توان در ارزیابی آثار خود گلستان و نقش «انسان» و «موقعیت» در آثار او از آن کمک گرفت، بخش اول کتاب، یعنی «حرف‌هایی برای دانشجویان دانشگاه شیراز» است. در این بخش، گلستان حرف خود را از «نویسندگی» و «نوشتن» و داستان‌نویسی معاصر ایران آغاز کرده و آن‌گاه نقبی زده است به سنت فرهنگی ما و سنت غربی و غرب و جایگاه انسان در هر سنتی.

چه از این بخش، چند مقاله از گلستان است و کفته‌راهی او بر چند فیلم مستند و آن‌گاه گفت‌وگوی بلند هاشمی‌نژاد با گلستان که درباره قصه‌های اوست اما منحصر و محدود به قصه‌ها نیست یکی از آن نکته‌هایی که از این گفت‌وگو در می‌یابیم تلقی خلاقانه و غیرقالبی گلستان از ادبیات است. این تلقی بسیار با کار قصه‌نویس آموز می‌آید. گلستان جایی از این گفت‌وگو می‌گوید: «وقتی نوشتن شخصیت‌ها، یعنی در نوشتن یک چیز تحقیق فکری منظور باشد ممکن است نتیجه‌ای به دست بیاید که با قصد قبلی ما فرق داشته باشد.

یا با طرح قبلی. ممکن است موقع حل مسئله فکری جواب غافل‌گیرکننده‌ای برای مطلب خودت پیدا بکنی. ممکن است برای نشان‌دادن جوابی که قبلاً پیش می‌رفته بنویسی و فقط حالا داری از او نامه‌ی می‌داری راه بهتر، کاملتر پیدا بکنی. ممکن است جمله‌ای که من نویسی منجر به تغییر جزئی یا کلی طرح قبلی تو بشود چون اندیشه تازه‌ای را پیش آورده است.

طبیعی است که کوشش تو برای ماحفظه‌کاری، برای نکته‌دانش فرصت که قبلاً به نظرت رسیده بود و به عرضه داشتن این تحولات تازه مبابت دارد. فدارکردن این کشف‌های تازه که اساسی باشند اینها کار پرتی است.»

عکس از آرشیو شخصی ابراهیم گلستان

گفت‌وگو با **ابراهیم گلستان**، به مناسبت تجدیدچاپ سه کتاب «گفته‌ها»، «کشتی شکسته‌ها» و «هکلبری فین»

باید به فکرِ خود تعهد داشت

واقعیت‌هایی که اتفاق افتاده آن‌قدر فوق‌العاده است که قصه نوشتن دیگر ضرورتی ندارد

علی شروقی

اول کتاب «گفته‌ها»ی ابراهیم گلستان سه جمله هست. یکی «سخن بیارزان‌آوری مکن؛ از سعدی، دومی «بدان چه‌جور بینی؛ از نوواردو سوومی «هیچ باشم اگر نکته‌سنج نباشم.» از نمایش‌نامه «اتللو» شکسپیر. این سه جمله را بر پیشانی کتاب «گفته‌ها» شاید بتوان عصاره حیات فکری و ادبی و هنری گلستان که تا به امروز دانست. این سه جمله، همچنین کلیدی می‌تواند باشد برای ورود همراه با نکته‌سنجی و نگاه انتقادی به نوشته‌ها و آثار سینمایی گلستان تا حتی‌المقدور مصون بمانیم از دوقطبی معروف «لعن» و «ستایش» که غالبا گلستان را از یکی از این دو حد افراطی دیده‌اند و ستیده‌اند. یا او را ستایش کرده‌اند و از او اسطوره ساخته‌اند و میراث او را به «زبان‌آوری» و «تکنیک» تقلیل داده‌اند و یا او را دشنام داده‌اند صرفا به ایس دلیل که به راه‌های متعارف نرفته است. خواندن گلستان را آن عقلانیت انتقادی توام با نکته‌سنجی که شیوه خود است در خواندن دیگران، هنوز آن‌طور که باید آغاز نشده است. خواندن هیچ‌کس شاید هنوز آن‌طور که باید آغاز نشده است و از این‌روست که سنت انتقادی ما هنوز بر پایه خود او و تا بسیار کسی گفته‌اند. اینجا مقصود از الگوفرادادن شیوه مواجهه گلستان با انقاق‌ها و آدم‌ها و آثار هنری، شیوه‌ای مبتنی بر نپذیرفتن آنچه همه می‌گویند و تن‌ندادن به تکرار گفته‌های دیگران، پذیرش بی‌چون‌وچرای دیده‌ادهای او نیست. اتفاقا برعکس. گلستان را جا دارد به همان عیاری بسنجیم که او خود دیگران را با آن سنجیده است و او را در دفاعت «آدم» می‌بینیم در قدوقامت طبیعی که در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران زیسته و کوشیده است به‌جای پاگذاشتن بر راه‌های رفته، راه تازه‌ای بگشاید و با ذخیره‌ای پربار از ادبیات و هنر ایران و جهان، چیزی را ایجاد کند که پیش از آن موجود نبوده است. حاصل کار قطعا می‌تواند مورد ارزیابی انتقادی قرار بگیرد، نه به این معنا که یکوبیم عالی است و قطعا چندجایش اشکال دارد و یا برعکس، مردود است و فقط جنبه منفی قابل توجه در اینجا و آنجایش می‌توان یافت. نه، خواندن جدی گلستان مستلزم کشف ایده مرکزی او در آثارش، یک سبک، نه در معنای زبان‌آوری و اینکه شرش فلان است و بهمان، و مواجهه‌ای دقیق با این سبک و آن ایده مرکزی است و این همان کاری است که می‌گویم هنوز نفقه‌ها در باره گلستان که درباره هیچ نویسنده دیگری آن‌طور که باید انجام نشده است.

جدی پیش نشستن کلاغ سه کتاب ابراهیم گلستان را تجدید چاپ کرد. یکی کتاب «گفته‌ها» که مجموعه‌ای است از مقاله‌ها، گفتارهای گلستان بر چند فیلم مستند به کارگردانی خودش. سخنرانی مفصل او در دانشگاه شیراز و گفت‌وگوی بلند قاسم هاشمی‌نژاد با او درباره داستان‌هایش.

دو کتاب دیگری که از گلستان تجدیدچاپ‌شده ترجمه‌های اوست از «هکلبری فین» مارک تواین و کتاب «کشتی شکسته‌ها» که ترجمه‌های گلستان است از چند قصه کوتاه استفان کرین، ویلیام فاکنر، استفن وینسنت بنه. آنتوان چخوف و ارنست همینگوی. گفت‌وگویی که می‌خوانید به‌مناسبت همین تجدیدچاپ‌ها انجام شده است. گلستان کمی پیش از اینکه این گفت‌وگو به دعوت آکادمی فرانسه در پاریس از این شهر رفته بود تا در نشستی که این آکادمی برای او و آثارش برگزار کرده بود شرکت کند. گفت‌وگوی پیش رو، پس از بازنگشت گلستان از این سفر انجام شده است.

ابدا از قصه‌نویس‌های فرنگی تاثیر نگرفته‌ام. دوتا عنصر توی قصه‌های من هست. یکی نثر قصه‌ها که خب طبیعی است که نثر فارسی من است. هیچ کوششی برای این نثر نمی‌کنم و طبیعی و نمی‌گرفته بودن من بوده که این‌طوری بنویسم. اما در مورد فرم و استخوان‌بندی قصه‌های من، خب تماشای فیلم خیلی زیاد این قصه‌ها موثر بوده و بعدها وقتی اشخاصی این را گفتند، دقت کردم و دیدم راست می‌گویند

اعلیحضرت باز هم امر بفرمایند که شما به حضورشان برسید. بدرجان از من به شما نصیحت که وقتی به حضور ایشان رسیدید از بد زبان نچرید تکنید. از خود ایشان تعریف کنید.» من حیلی ماتم برد نه سود که چرا آدمی مثل علاء که هم درس خوانده اروپا بود و هم قبل از اینکه وزیر دربار بشود پست‌های سیاسی مهمی داشت، بازها سفیر و وزیر و نخست‌وزیر بوده، حالا به من می‌گوید تملق شاه را بکو و ازش تعریف کن. خب چنین چیزهایی تاثیرات همان تمدن وحشتناک عقب‌مانده گذشته بود.

دو سرخیانی دانشگاه شیراز گفته‌اید که داستان‌های کهن ما بیشتر نقالی شده‌اند تا قصه...

آره دیگه، مثلا حسین کرد شبستری که قصه نیست، نقالی است...

بله. و حرف شما آنجا این است که قصه فقط نثر فشنگ نوشتن و به ظاهر کار پرداختن نیست...

بله. واضح است. مثلا حجازی نثرش خیلی فشنگ است. خیلی نثرش قشنگ است. نثرش خیلی خیلی از نثر هدایت و محمود محمود درست‌تر است.

در گفت‌وگوی مفصل آقای قاسم هاشمی‌نژاد با شما که در همان کتاب «گفته‌ها» چاپ شده، گفته‌اید وقتی اولین قصه‌هایتان را نوشتید و در مجموعه «آذر، ماه آخر پاییز» چاپ کردید، تعداد آدم‌هایی که درکی از قصه و ساختمان قصه داشته باشند خیلی کم بوده و شما این قصه‌ها را فقط به چند نفر داده بودید که بخوانند...

بله. فقط سه یا چهار تا. چهارنفر که واقعا قصه‌ها را خوانده بودند. پوریز داریوش. یکی هم دوست خیلی نزدیک من جلال الاحمد که اصلا از قصه سررشته نداشت و یکی هم سیمین دانشور. بنام این آن مردکه بگوید پدرسوخته تو غلط می‌کنی بیو کم شو و کشتی بگیرد و دعوا کند که آنها مجبور شوند به زور متوسل شوند. نه. هیچ‌کدام از این کارها را نمی‌کند. برای اینکه آن‌قدر مایوس شده که می‌گوید خیلی خب برن و ناهار کن. پس از این فلاکتی که مرا به آن دچار کرده‌اند واحترام کن. حب این نشان می‌دهد اوضاع چنان خراب بوده که قوه مقاومت نقد کردن هم بوده برای همین یک آدمی مثل امیرکبیر کلی مدت که توی حمام غیر رکبی را بزنند. خب وقتی امیرکبیر یک کله آدم وحشتناک باهوش و صدراعظم شریع و فلان و فلان بوده این‌طور می‌شود معلوم است که تمدن خیلی خیلی خراب بوده. خب این تمدن خراب تاثیرش را روی دوره‌های بعد از خودش هم می‌گذارد و آثارش باید خرده خرده از بین برود. این را قبلا هم در جایی تعریف کرده‌ام که وقتی به خاطر فیلم یک آتش، از دربار مرا خواستند. قاضی حسین علاء که از آن نظر وزیر دربار بود به من گفت: «ممکن است ایشان را جزو تعریف خصوصی بنمایند. اصلا هیچ تجربه خصوصی، خوب و بد ندارد. گاه هم که خیلی خیلی خصوصی است لزومه به درد نوشتن نمی‌خورد. من توی همین کلاه‌ام که دارم تکرار آنچه پیشترها در رد خصوصی و تعریف کردن خصوصی خودم، از سرگذشت‌های خودم و از آنچه بر من گذشته نوشته‌ام، واضح است که فردی‌بودن نوشتن معنیش نوشتن از تجربه‌های خصوصی نیست. وقتی می‌گویم نوشتن یک کار فردی است معنیش این نیست که دستوری نیست. کسی نمی‌تواند به عنوان عضو حزب یا هر چه، به نویسنده بگوید خوبه بنویس. فردی‌بودن نوشتن یعنی این.**

نظر شما چیست؟

نه. برای چی قصه بنویسم؟ واقعیت‌ها به اتفاق افتاده آن‌قدر فوق‌العاده و اثربرسان است که قصه‌نویس ضرورتی ندارد. توی حوزه ادبیات خارجی حالا سفر در ایتالیای سنالدال را بخوانید ببینید چه‌قدر فوق‌العاده است. یکی از فوق‌العاده‌ترین کارهای سنالدال است. قصه نمی‌خواهد. چه بسا اشخاصی اگر این کار را بکنند، آن‌قدر فوق‌العاده که حالا خیلی هم مهم نیست آن اثر بی‌کیف در نیاید. تا آنجا که مربوط به تاثیرگذاشتن روی فکر مردم است، هیچ کدام تاثیر آنی نمی‌گذارد. بنابراین هرچه نقوه می‌شود فقط به‌عنوان تجربه می‌ماند. به درد نمی‌خورد. خلاصه رفتیم شکایت کنیم. محمد باجری گفت بکذار اول من یک کاغذ محکم به هیات‌مدیره بنگاه ترجمه و نشر کتاب بنویسم. وقتی کاغذ را نوشت، این به دست‌وپا افتاد و رفت پهلوی ماه‌اصطلاح بزرگترش که تقی‌زاده بود. تقی‌زاده هم پادمیانی کرد و گفت این جوان باذوقی است و حالا یک اشتباهی کرده و من بهش دستور می‌دهم کتاب را پس بدهد. همین کار را هم کرد. البته بعد فهمیدم که کتاب را فروخته به همایون صنعتی‌زاده. و همایون هم که می‌خواست کتاب را در بیاورد، انگلیسی‌اش رد داد به پیرنظر که ترجمه کند. آن موقع اخوان با من کار می‌کرد. ترجمه خودم را بهش دادم و گفتم مهدی این را بردار بروقوی به خرج خود من چاپش کن. او هم کتاب را در چاپخانه میبرد و ده ماه ممالکه آن‌قدر مهمل نوشته و غلط‌های کوچک که حالا خیلی هم مهم نیست آن این یکی در نیاید. تا آنجا که مربوط به تاثیرگذاشتن روی فکر مردم است، هیچ کدام تاثیر آنی نمی‌گذارد. بنابراین هرچه نقوه می‌شود فقط به‌عنوان تجربه می‌ماند. به درد نمی‌خورد. من هم‌ماجرا به جوری خاتمه دید دیگر.

چند سال پیش نوشته‌ای از شما در مجله «فراسوه» در نوزداتر منتشر شد. مضمون اصلی‌اش، عزاری عکسی که در صندوقی در زیرزمین آمده است. آن ماجرا هم واقعی است یا قصه است؟

نه. قصه نیست. تمامش واقعیت است. البته ماجرای عکس نیست. با عکس شروع می‌شود و بقیه‌اش درباره پدرم است.

از ارنست همینگوی که گفتن تاباب صحبت کردید. مجوز ندادماند؟

هنوز این کتاب‌ها را به ارشاد ندادماه. دولت قبلی که می‌دانستم مجوز نمی‌دهد. حالا شاید دولت جدید مجوز بدهد.

چند کلمه دیگر

گلستان و ترجمه‌هایش

سهراب بردوست: ترجمه ادبی در ایران، یکی از اتفاقات تاثیرگذار بر شکل‌گیری ادبیات جدید و تحول زبان نوشتار ادبی بوده است. با ترجمه بود که رفته‌رفته شکل‌هایی از نوشتار ادبی نظیر رمان و قصه کوتاه و نمایشنامه که زاده جوریدگی‌دیدن و جوریدگی‌فکرکردن بودند، به ادبیات ایران راه باز کردند. برای بسیاری از نویسندگان و مترجمان ایرانی که پس از مشروطه به ترجمه ادبی دست زدند ترجمه نه‌فقط یک تفنن و سرگرمی، که عملی بوده است برای کشودن راهی نو در ادبیات آن زمان راکد و سالن، که به تکرار و تقلید گذشته دل خوش داشت. این ترجمه‌ها که ادبیات ایران را به تازه داشت قصه‌نویسی به شیوه غربی را آغاز می‌کرد یا تازه‌ترین دستاوردهای ادبیات داستانی غرب آشنا می‌کرد. ترجمه‌های هدایت از کافکا نمونه‌ای است از این دست. هدایت در دورانی کافکا را به خواننده فارسی‌زبان معرفی کرد که از مطرح‌شدن او در اروپا نیز زمان زیادی نمی‌گذشت. در ترجمه‌های ابراهیم گلستان از ادبیات داستانی غرب نیز نمونه‌هایی از این دست می‌بینیم. بسیاری از ترجمه‌های گلستان را می‌توان پیشنهادهایی تواوانه به ادبیات آن روزگار ایران دانست چنانکه ترجمه‌هایش از نویسندگانی نظیر فاکنر و همینگوی، ادبیات ایران را که در قصه و رمان پیشینه‌ای نداشت یا دو تن از غول‌های ادبیات مدرن آمریکا آشنا کرد. گلستان سهم ارزنده‌ای دارد در معرفی نویسندگانی که در ایران کسی آنها را نمی‌شناخت.

خود او در گفت‌وگویش با قاسم هاشمی‌نژاد که در کتاب «گفته‌ها» چاپ شده تعریف کرده است که اولین بار زمانی از طریق هدایت با داستان‌های فاکنر آشنا شده که فاکنر در خود آمریکا چندان معروف نبوده است. گلستان در این گفت‌وگو می‌گوید: «دو ترجمه از فاکنر را که به فرانسه بود هدایت داد بخوانم. هدایت داشت خودش شیفته فاکنر می‌شد. تازه فرانسه از اشغال آلمان‌ها درآمده بود و کتاب‌های تازه چاپ می‌شد و رونامه‌ها می‌آمد بر از تعریف از آنها. در واقع فاکنر در آمریکا هم چندان معروفیتی نداشت و در اثر توجه فرانسوی‌ها و به‌خصوص نوشته‌های سارتر درباره او فاکنر در آمریکا مد شد و شناختندش». (گفته‌ها/ صص ۲۴۴ - ۲۴۵)

«کشتی‌شکسته‌ها» «هکلبری فین» مارک تواین، دو ترجمه از گلستان هستند که چندی پیش نشر کلاغ آنها را تجدید چاپ کرد. «کشتی‌شکسته‌ها» مجموعه پنج قصه است از نویسندگانی که برخی از آنها در آن زمانه که گلستان به سراغشان رفته و قصه‌هاشان را ترجمه کرده هنوز در ایران شناخته نشده نبودند و انتخاب‌های گلستان در آن زمانه که او این قصه‌ها را برای ترجمه پسندید، انتخاب‌هایی بوده‌اند که نشان از ذوق و نکته‌سنجی مترجم داشته‌اند.

هرچند گلستان در آن زمان امیدی به اینکه برخی از این انتخاب‌ها در جامعه ادبی ایران مقبول افتد نداشته است چنانکه در مقدمه کتش‌شکسته‌ها درباره فاکنر که گلستان قصه «آن روز، شب که شد» او را در این مجموعه ترجمه کرده، می‌نویسد: «گذشته از اینکه قصه حاضر از بهترین داستان‌های کوتاه فاکنر است، برای ترجمه یکی از نوشته‌های او و معرفی وی به خوانندگان ایرانی، هیچ‌یک از کارهایش به این اندازه مناسب و آسان نبود. به خواننده ایرانی که هنوز به راحت‌خواندن و سرگرم‌شدن قناعت دارد، که از جمله‌های کمی بالاتر از حد مهمل و جویده می‌هراسد، که اگر تصور یا تصویر در نوشته‌ای بفرنج شد، زود با را در می‌اندازد یا نخوانده در قصه‌ای می‌گذارد تا به دیگران قضل بفروشد، نمی‌توان نویسنده «سگ در تابستان» یا «خوشه و خاکستر» را تحمیل کرد. نثر لطفی به همین داستان کوتاه این مجموعه هم انداخته شد، دیدی هنر داد و ایده باز هنر متن شد.»

«کشتی‌شکسته‌ها» از استفن کرین، «آن روز، شب که شد» از ویلیام فاکنر، «شیطان و دانیل ویبستر» از استفن وینسنت‌بنه، و تبعیه» از آنتوان چخوف و «برف‌های کیلمانجارو» از ارنست همینگوی قصه‌هایی هستند که در مجموعه کشتی‌شکسته‌ها با ترجمه گلستان چاپ شده‌اند.

«هکلبری فین» مارک تواین ترجمه دیگر گلستان است که نشر کلاغ آن را تجدید چاپ کرد. این رمان را گلستان برای یک نوشته ترجمه و نشر کتاب ترجمه کرده بوده. اما اتفاقی می‌افتد که او از انتشار این ترجمه در بنگاه ترجمه و نشر کتاب منصرف می‌شود. گلستان در بخشی از مقدمه ترجمه هکلبری فین درباره مراحل ترجمه این کتاب توضیحی داده است درباره آثاری که برای ترجمه به بنگاه ترجمه و نشر کتاب پیشنهاد داده است. پیشنهادهایی که سلیقه ادبی ممتاز او را نشان می‌دهد. گلستان می‌نویسد: «تازه بنگاهی برای ترجمه و نشر کتاب ساخته بودند و کسی را بر سر آن نداشته بودند که جوان طلایی عنر و ادب نمی‌نمود و آشنایی مرا در آنکار آشنا کرد و ما به کفتگو نشستیم که چه کتاب‌هایی را برای ترجمه می‌بستند و من دوست‌داشته‌هایم را شمردم که «آموزش حسی» فلوبر بود و «زمین مردان» ستت آکوپری، «سرخ و سیاه» ستاندال و «هاتف» پرلاگر کویست. «وضع آدمی» مالرو، «یادداشت‌های شکارچی» تورگنیف و «هکلبری فین» مارک تواین. او گفت هیچ‌یک از این نویسندها را نمی‌شناسد به جز تورگنیف. هرچند او را نخوانده است و مارک تواین - «اما تواین، همان بذله‌گوی آمریکایی؟»

سر تکان دادم.

گفت: «او که فقط لطیفه می‌گفته، با یک چند قصه کوتاه».

دیدم که دست‌کم صداقت او جالب است- هرچند بعدها دیدیم این اعتراف‌ها، هیچ صادقانه در اول، در اثر آسان در دکه‌آرایی مصرف می‌تواند شد. و گفت‌وگو به دور مارک تواین چرخید. ناچار این کتاب نامزد شد... یک یا دو ماه بعد از آن تاریخ برگرداندن کتاب به فارسی میها شد. اما نثر بیخ‌سالی معوق ماند زیرا در حد آن جوان طلایی نمی‌دیدم در مسیک ترجمه دست‌ورزی بود. چیزی که او می‌خواست، با اعدا کند که ترجمه «نثر بلغ» و به تبوین او دشده.... ترجمه هکلبری فین چنانکه گفتاش را دامه میدی در آن بود، مقدمه نوضیح می‌دهد به خواست خود او از نکته ترجمه و نشر کتاب بازیس گرفته می‌شود تا به نحوی دیگر چاپ شود.

«هکلبری فین» ترجمه‌های هکبری هنر منتشر شده است. در اینجا قصه مقایسه این ترجمه‌ها نیست و صحبت بر سر این است که ترجمه‌های ابراهیم گلستان، همگی کوام حس انتخاب مترجمانه و نشانه انتخاب تجربه نیز مثل دیگر کارهایی که گلستان در عرصه سینما و ادبیات انجام داده است. عملی مسئولانه بوده است برای کشودن راه‌های تازه در ادبیات معاصر ایران. از گلستان به چود کوتاب «کشتی‌شکسته‌ها» و «هکلبری فین»، ترجمه‌های دیگری هم هست که سال‌هاست از آخرین چاپ‌هاشان می‌گذرد. یکی از این ترجمه‌ها «زندگی خوش کوتاه فرنسیس مکومبر» اثر ارنست همینگوی که اکنون تایاب است. «دون ژوان در جهنم»، اثر جرج برنارد شاو، نیز از دیگر ترجمه‌های اوست.

کتاب‌های گلستان

کتاب‌های گلستان

کتاب‌های گلستان